ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

بہترین اوان بلاغت توامان کتاب فیض انتساب

المسمّٰی بہ

از تصنیف لطیف تالیف شریف فضیلت دستگاہ بلاغت پناہ

سرمایۂ سخن ۱۳۳

ناظم بے نظیر زبان دانی بیان جناب مولوی محمد سعید صاحب متخلص بہ شمسی

باہتمام

کمترین بندگان خلائق نحیف عاصی عبید اللہ لطیف عفی عنہ

در مطبع محبوب شاہی بحلیۂ طبع آراستہ و پیراستہ گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد آن نامور که از هر نام | صفت خویش میکند اظهار

باعث خلق فالق الاصباح | خالق جان و جسم و جنت و نار

باسط و رازق چه نیک و چه بد | منعم و رب هر صغار و کبار

او مغنی نیازمند الست | او مذل عصات و بدکردار

خافض منزل سپهر | رافع رتبه های [illegible]

اوست اول که ابتدایش نیست — اوست آخر که نیست حد و کنار

واحد و مالک و سلام و عزیز — متکبر مهیمن و جبار

حافظ و نور و هادی و باقی — واجد و ماجد و صمد ستار

متعال و کبیر و حی و لطیف — نافع و محیی و ممیت و ضار

مشفق و مهربان عفو و رئوف — راحم است و غفور و هم غفار

در نعت

نعت آنرا که نام نامی او — هست با نام ایزدی بکنار

خاتم انبیا حبیب آله — شاهد و منجح و ناصر و مختار

شافعی آنکه از وجاهت او — کس نماند ز عاصیان در نار

ساقی آنکه آب کوثر را — بنماید بامتان ایثار

صادق و مصلح است مغیث و شفیق — رحمت و مصطفی نبی جبار

اوست مزمل اوست مدثر — اوست یٰسین و طٰه بی تکرار
ذاتِ پاکِ محمد عربی — هست سرّی لطیف از اسرار
هر وجودی که هست در موجود — هر ظهوری که هست در اظهار
موجدش اوست باعثِ ایجاد — مظهرش اوست باعثِ اظهار
صد صلوة و سلامِ ایزدِ پاک — بر وی و بر آل و صاحبانِ کبار

ق

التماس

بندهٔ مستمند و هیچمدان — ناتوان و حقیر و زار و نزار
خوشه‌چینی ز خرمنِ اعلام — فضله بردارِ خوانِ اهلِ وقار
گلِ پژمرده ز گلشنِ هر دو — بیدِ خشکی کنارِ جویبار
آه نامه سیاه و تردامن — آه بگذشته از سرِ هنجار
چون گدائی به پیشِ اهلِ دل — پیشِ یارانِ حق برو در شمار

در نواهی صحیح چون سالم — در ادام علیل چون بیمار

عامی عام در ضلال بگمر — بندهٔ خاصِ ایزدِ دادار

یعنی خاصی به بندگی ملک — نه چو خاصانِ مقبلانِ کبار

راجی و چشمدار و شاد بکام — بعنایات و رحمتِ غفار

هاشمیِ نیازمندِ نحیف — هاشمیِ ضعیفِ کودن سار

عرض دارد بخدمتِ احباب — حالتِ خود بنا بر اظهار

کانچه زاعجازِ دلبرانِ شوخ — لطف کم غصه و غضب بسیار

مائلِ دلبریِ شاب بُدم — رفت بر من گذشت لیل و نهار

رنج بردم گهی به غصهٔ شان — گاه گشتم بلطف کام بردار

گاه از رنجِ فرقتِ جانان — پیچ خوردم بخود چو پیچان مار

گاه از وصلِ عیشِ خوبانِ نغز — تازه بودم چو گل بفصلِ بهار

با همه زین دار و گیر داور عشق　　از هر یک برکنار و شدم دوچار

گه صنم یافتم چو عمر عزیز　　بهر عاشق گهی چو خونین کار

زلف دیدم چو ظل یزدانست　　گاه دیدم چو عقرب و چون مار

همچنین عضو عضو خوبان را　　یافتم نوع نوع عشوه بکار

بهر یک شان نام شان گر است　　گونه گونه بحال شان اطوار

انچه از تجربه رسید مرا　　خواستم تا در آورم بشمار

پس بعون خدای عز و جل　　جمله را داده ام بکلک نگار

نام سرمایهٔ سخن کردم　　زانکه سرمایه ایست گوهر بار

ای سخن دوستان نکته شناس　　ای معانی رسان خوش هنجار

من ندارم متاع شعر بدست　　نیستم از مذاق نظم شعار

گر درین بحث کج ادائی هست　　یعنی در نظم و وزن ابیات

لعزیز

لغزشی آید و خطائی رود	عفو سازید ای اولو الابصار

هاشمی بعد ازین بکن آغاز
اصل مقصود در انجمن نگار

در اسماء معشوق

نام معشوق آنچه اهل سخن | گفته اند نظم کرده ام بشمار
جان و جانان و جان جان و پری | قاتل و ظالم و صنم عیار
شوخ و مست است و سرکش و خونریز | جنگجو جان ستیز خونی کار
گلبن و مهوش است سرو سهی | سرو قد بیوفا و هم غدار
ترک خونخوار هست و ستر انگیز | فتنه انگیز و هم پری رخسار
مه جبین خوروش است و چشم سیاه | خوبرو خوش لقا و دل آزار
رم آهو غزال و آفت جان | سنگدل سیمتن [illegible]

بنت و عم عزیز و عمر دراز / ساقی و خوش نگاه و هم دلدار
ماه و مهر است و گلعذار و حبیب / بعد مرغوب و شاهد است و یار

در بیان زلف

آنچه در زلف گفته اند سخن / پس سه قسم است موی را انگار
یک معقد دگر مجعد دان / سومی آن مسلسل است انگار
اولین آن کله کلاله دوم / سومی کاکل از عجم هشدار
آن مجعد که پر شکن باشد / آن مسلسل که موی زنگی سار
زلف گویندش آنچه اهل زبان / باشد آویزان آنچه تا رخسار
تا بناگوش آنچه آویز است / نام آن گیسوست ای هشیار
آنچه تا دوش میرسد آنرا / طره خوانند هر صغار و کبار
آنچه تا پای می فتد بر خاک / نیز گویند زلفش ای دلدار

دیگر آن نامهای اهل سخن
می نویسم بلوح دل بنگار

ظلمت ظل و عقرب ثعبان — شب یلدا و سایه و زنار

هندو و عنبرین و مشک گیس — حلقه و ابر و برقع و طرار

شب دیجور شب قدر شبرنگ — شام و زنگی و رهزن و هم مار

سنبل و دلفریب و شمشاد است — جادو و زاغ و پرشکن پندار

تازیانه هست دسته ریحان — رسن و لام و میم و هم تاتار

دام و قلاب و پاپدام دگر — رشته و نیز طره طرار

باد پیما و بیقرار بود — سنبلستان و هم پریشان کار

در بیان پیشانی

جبهه و ناصیه است پیشانی — در عرب باز در فن اشعار

مشتری و سهیل و زهره صبح	یا ز کف الخضیب ای هشیار

در تشبیهات فرق سر

اینچه فرق سر دلارام است	یا که تیغ خط سحر ای یار
یا خط استوا ره ظلمات	کهکشان خط و برق رخشان یار

در بیان ابرو

هست ابرو دو نوع ای انا	یا که پیوسته یا گشاده بشا…
باز در اصطلاح شعر و سخن	بنویسیم بیا ببین بر
ماه نو نون و کاف چوگان نیز	طاق و محراب هندوی تیلوا
هست عابد فریب و قوس قزح	قاف تیغ و سین ذوالفقار گذار

در بیان چشم

چشم هر چند نوع خوش باشد	یکی شهلا که هست نرگس…

خواب آلوده دژمی مسموم | هست میگون که سرخ چون میخوار

رایج آن کشیده گوشهٔ چشم | نام کردند همچنین بیمار

حرف عین است و صاد و نیلوفر | نرگس و ترک و زهره جادو کار

جام و ساغر غزال و تیر و دام | هندو و بابل است و مردم دار

هم زجاجی و فتنه و سیماب | ناوک انداز باشد و خونخوار

هست شاهین و جادو اخشم | نیز مخمور و عبهر و بیمار

در تشبیهات مژگان

هست مژگان باصطلاح عجب | هدب و باز در فن اشعار

نشتر و ناوک و سنان خنجر | نیزه و تیر و رمح و نوک خار

چنگل باز چنگل شاهین | هم خدنگ است نیش پیکان یار

بازو الماس سبزه و قلم شکل | موی چینه نوک خامه یاد بدار

در تشبیهات نگاه

در نگاه صنم چو پی بردم — گرد بر من چنین کلم اظهار

نشئه می و آفت و جانسوز — برق و آتش متاع سوز قرار

در تشبیهات رو

روی دلدار را اسامی است — آنچه باید ز دفترم بردار

غره و طلعت است و شمس و قمر — عارض و وجه و چهره و دیدار

ید بیضا و مرآت و کافور — طشت زر عاج آفتاب عذار

مصحف و دین رخ و صحیفه و نور — قبله و کعبه صفحه و رخسار

دست موسی و صبح و شمع و ماه — بیضه و جام جم شفق گلنار

نیمروز و ختن طلیعه و روم — گل سوری و گلستان و بهار

گل و گلزار و بازنشسته — ورق لاله نیز لاله زار

هست جام جهان نما و خط	آتش و آب و هم بهشت و نار

در تشبیهات خط

گر نشان خط صنم پرسی	بشنو از من بتو کنم اظهار
عنبر و مشک و مورچه یا قلم	خط ریحان حبش و خط غبار
دام و زنجیر و دود تاریکی	جدول مشک و جدول زنگار
نامهٔ خضر و لام و پر غراب	طوطی و عشق و عود نیل و خار
قیر و مینا و هم بنفشه بود	سوخته عود هست و اسود مار

در تشبیهات خال

وصف خال صنم همی سازم	که دلم بهر اوست زار و نزار
مجمر اسود است و تخم سپند	مگس و زاغ و خون سوخته سیا
حبشی و بلال و عنبر بیش	یا بلا برده دل عاشق زار

مشک دانه و دانهٔ اسپند	یا نسویدا که راز آن دادار
دل فرعون و اختر و فلفل	عنبر و مشک و مردم است شمار

در تشبیهات لب

میکنم من بیان از سر شوق	لب آن جان نواز شیرین کار
رطب و شیر و شکر و خرما	شهد و عناب آبحیوان سار
روح و راح و زبرجد و یاقوت	حوض کوثر مل و عقیق و نار
یا نمکدان و طوطی و حلقه	خاتم و پسته و نگین گلنار
لعل و مرجان و ماه نو می خام	شفق و عیسی است و قرمز نار

در تشبیهات دندان

دُر دندان آن بت پرفن	میکشم من بسلک وصف ای یار
شبنم و سلک لؤلؤ و پروین	دُر خوش آب و دُر جوهر دار

شمع راه عدم ثریا نور | مهر نسرین تگرگ دانهٔ نار
نسترن غنچه یاسمین غنچه | نیز الماس و انجم ای دلدار

در تشبیهات دهان

دهن یار یا که منهل نوش | گر روانند زان چنین انها
خاتم و درج و نقطهٔ موهوم | نقطه و خال و تنگ شکربار
هیچ و معدوم و ذرهٔ راه عدم | سر مو غنچه پسته میم شمار
کوزهٔ قند و صفر و چشم مور | صدف انگشتری نمکدان سا
حقهٔ لعل و حقهٔ مرجان | جوهر فرد و قطره گوهر با

در تشبیهات رخ

هست مدعو بجنس گوناگون | رخ آن نگار شیرین کا
سیب و گوی و شمامه نو بهی | چاه و تفاح و سیب جنت دا

در تشبیهات غبغب

غبغب یار یا که گرداب است — یا که آبی بهی و طوق نگار

در تشبیهات گردن

هست گردن باصطلاح عجم — عنق و جید و رقبه بی تکرار
اصطلاح سخنوران عجم — اینچنین است از بهین اشعار
دست آویز شوشه سیم است — شاخ مرجان و هم صراحی وار
شمع کافور و گردن آهو — دسته عاج و هم بیاض نهار

در تشبیهات سینه

آنچه در سینه صنم گشته — همچو ندرت نوشته اند اشعار
یافتم آنچه من بجهد تمام — می نویسم بلوح دل نگار
تخته سیم و باز تخت عاج — گل نسرین عریه و لوح نگار

در تشبیهات پستان

هست پستانِ دلستانِ صنم	چند گونه بطرزِ نیکو کار
قبهٔ نار و حباب و سنگِ بیخت	بلبله سنگک غنچه دست فشار
سرِ زنبور دست مالِ ترنج	اینقدر یاد گیر ای هشیار

در تشبیهات ساعد

ساعدِ یار شاخِ مرجان است	غنچهٔ عاج و هم نگارین کار
هم بلورین حمایلِ سیمین	میکنندش به بر حمایل وار

در تشبیهات بر و دوش

بر و دوشِ صنم که بس زیبست	میکنم من بشوقِ دل اظهار
آئینهٔ صبح و یاسمین و سمن	سیم و نسرین صفای صبح بهار

در تشبیهات انگشت

سرِ انگشت را بنان نامند
دیگر آن نامها ز من بردار

قلمه عاج و نیشکر فندق
دم قاقم قفای سه پندار

در تشبیهات پنجه مخمس

پنجه دستِ دلربای عزیز
پنجگونه مسمی است ای یار

گل شگفته و پنج برگه بود
دورِ مه آفتاب و برگ چنار

در تشبیهات قد

هاشمی وصف کن بشانِ دگر
قدِ دلجوی آن بتِ عیار

سرو و سروِ بلند سرو سهی
گلبنِ تازه هست و تازه بهار

آرزوی دراز و عمرِ دراز
نیز آرامِ جانِ ما شمرِ زار

قد قیامت بجا ست یک نیزه
بل بلند آتش است قد نگار

شاه فرد است مصرعِ موزون
طوبی عرعر الف صنوبر دار

در تشبیهات کمر

کمر یار را چه وصف کنم | هست اندیشه هیچ از ره بار
رشتهٔ زندگی و موی دراز | معنی باریکی عدم انگار

در تشبیهات سرین

این سرین است یا که سیمین کوه | دست مال زرین و دست اف

در تشبیهات ساق

ساق آن سیمتن ستون بلور | یا بود دستهٔ گل گلزار
شاخ مرجان ستون عنابی | یا که شاخ بقم بجبن نگار

در بیان وجود

از وجودش که جود موجود است | کسر واوین جدا کنند شعار
جدّ له من وجوده جوداً | گرچه موجود شد بشان ضرا

غصهٔ یار راحتِ دگر است	غمزه او را بود وفای هزار
صد ملامت کشید قیس بدشت	بسلامت گرفت از آن هنجار
بوجودش ز بس کرامتهاست	نتوان گفتنم یکی ز هزار
بگذر از قصهٔ گذشته بخوان	کن ز لطفِ سخنوری اظهار
چمنستانِ خلد و خرمنِ گل	نسیمِ باغ است و گلبن و گلزار
هست آرام ده وجودِ صنم	شوشهٔ گل دگر چه بستان آر

در تشبیهات رفتار یعنی خرام

چیست رفتارِ آن صنم یعنی	برق بادِ صبا نسیم بهار
هم نسیمِ سحر شمیمِ گل	نرمی رفتِ آب ای رفتار

در تشبیهاتِ لطف

باز گویم سخن ز لطفِ صنم	تا که گردد لطیف از آن اشعار

ابر دریای چشمهٔ کوثر　　نیز باران رحمت غفار

در قهر و غضب

قهر آن جان ستیز و سرکش اند　　آتش دوزخ است پر ز شرار

برق و صور قیامت طوفان　　وقنا ربنا عذاب النار

در خنده و تبسم

خندهٔ دلنواز آن دلبر　　هست ز نکویند یاد کن ای یار

شکرین برق باشد و نمکین　　نیم بشکفته غنچهٔ صبح بهار

خاتمه

شکر حق این بیاض خوش مضمون　　حسن اتمام یافت زیب نگار

سعی و فکر من بجای رسید　　یعنی فرصت بیافتم ز نگار

هاشمی این دعاست کای داور　　کن تو مقبول جمله این اشعار

قطعه

تاریخ اختتام کتاب از کلام فصاحت انضمام
بلیغ متانت التزام نکته آرا دقیقه پیرا
جناب سید شریف صاحب
دام رافته

از شفق وجهم ذی فخر ها شمیم ... سرمایه سخن بس تصنیف خوشنماست
از روی عیان هست حب ازلی ذات حبیب ... دیدار جمال خود را در خود زهی خوشنماست
رازیکه درمیان معشوق و عاشق آمد ... اینجا نمایش او در حلهٔ شوق فراهست
معشوق را سراپا بسته مصنف از حق ... هرکس که دید گفتا این لایق ثناست

از روی وجد سال ختمش شریف گفتا
آئینه جمال معشوق با صفا هست

ایضا

از سخنور سخن شناس عالی قدر نیکو اساس
شاعر بی ہمتا فصیح یکتا جناب محمد
یعقوبعلیخان المتخلص بہ سخنور
دام لطفہ

زہ چہ جا در رسالہ پیدا کرد — ہاشمی گشت آدم معنی
نام سرمایہ سخن طاہر — باطنا گوہر یم معنی
مثل طوطی بگلستان فیضش — گر زند ہر کسی دم معنی
بہر گلگشت بلبلان سخن — ہست گلزار خرم معنی

گفت ہاتف سخنور سالش
یافت نظم عالم معنی

التماس

از زبان ندرت بیان شاعر لبیب با هنر

ادیب بلند نظر عالی قدر جناب سید

امیر الدین صاحب

دام عنایته

ماہر علم ذوفنون وحید
یعنی آں ہا سنغی کہ فرمودہ
نکتہ سنجان از و کنند حصول

تازہ فرمائی رسم وقسم سخن
عمدہ پیرایۂ زیب جسم سخن
در سراپای یار رسم سخن

سالِ ختم کتاب گفت امیر
جان فزا شاہ طلسم سخن

تمت